

۱- اعلان سفر از مدینه به سوی غدیر

گزارش حجه الوداع:

حجه الوداع به عنوان اولین و آخرین سفر پیامبر صلی الله علیه وآله برای حج، یک مسافرت استثنایی با جمعیتی بی‌سابقه در سفرهای پیامبر صلی الله علیه وآله بود. از آنجا که اولین آموزش مراسم و احکام حج بود، پیامبر صلی الله علیه وآله آن را «حجه الاسلام» نامید، (۳) و چون آخرین سفر حج آن حضرت به حساب می‌آمد آن را «حجه الوداع» خواند.

ماه ذی القعدة سال دهم هجری، مردم مدینه غافل از مراسم عظیمی بودند که در آینده‌ای نزدیک به وقوع می‌پیوست. آیه ۲۷ سوره حج فرمان حج را بر پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نازل کرد: «وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: «بین مردم برای حج اعلان عمومی کن که پیاده و بر هر مرکب لاغری و از هر گردنه دوردستی نزد تو می‌آیند».

در سال نهم هجرت (یعنی سال قبل از حجه الوداع)، مسلمین و مشرکین با هم حج به جا آوردند. در همان سال امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله به فرمان آیه ۳ سوره توبه «وَ اِذَا مِنْ اِلَهٍ وَ رَسُوْلِهِ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اِلَهَ بَرِيٍّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَ رَسُوْلُهُ ...» اعلام کرد: از سال آینده فقط مسلمانان حج به جا می‌آورند و مشرکین حق حضور در حج ندارند. (۴)

لذا در سال دهم هجری برای اولین بار خانه خدا از مشرکین خالی می‌شد و حج ابراهیمی به دور از هر گونه بدعت‌های جاهلی تحقق می‌یافت. اینک مردم با دقت منتظر بودند تا ببینند فرق‌های حج جاهلی با حج ابراهیمی چیست تا جزئیات آن را از پیامبر صلی الله علیه وآله بیاموزند.

با نزول آیه ۲۷ سوره حج، پیامبر صلی الله علیه وآله اعلان عمومی برای این سفر روحانی را داد، و با ورود ماه ذی‌القعدة دستور آمادگی مردم برای حرکت به سوی حج را صادر فرمود. (۵) آن حضرت مردم را برای حج ترغیب نموده فرمود: «هر کس قصد حج دارد عجله کند، چرا که ممکن است مریض شود یا کاری برایش پیش آید». (۶)

از یک سو منادیانی را در مدینه و اطراف آن فرستاد تا تصمیم حضرت برای این سفر را به اطلاع همه برسانند و با صدای بلند اعلان کنند که پیامبر صلی الله علیه وآله امسال قصد سفر حج دارد و هر کس بخواهد می‌تواند همراه حضرت باشد.

از سوی دیگر به مناطق دوردست از قلمرو اسلام و کسانی که امکان نامه فرستادن به آنان بود نامه‌ای نوشتند که «پیامبر صلی الله علیه وآله قصد حج دارد، و برای هر کس امکان دارد در این سفر حضور داشته باشد». (۷)

با این روش، خبر این سفر تا اقصی نقاط قلمرو اسلام در آن روز رسید. مردم نیز آماده سفر شدند و از آبادی‌های دور و نزدیک مدینه و چادر نشینان، جمعیت بسیاری برای همراهی حضرت در این سفر وارد مدینه شدند؛ تا اعمال حج را از نزدیک ببینند و از خود حضرت بیاموزند. (۸)

۲- مسافران یمن

آن روزها امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکری از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله به یمن و نجران رفته بودند. علت این سفر آن بود که قبل از حجه الوداع - در اوایل سال دهم هجرت - پیامبر صلی الله علیه وآله خالد بن ولید را با گروهی از مسلمانان به یمن فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کنند. آنان شش ماه در یمن ماندند و مردم را به اسلام دعوت کردند، ولی حتی یک نفر اجابت نکرد و مسلمان نشد.

وقتی خبر به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید ناراحت شد و به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد به یمن برود و خالد را بازگرداند، و اگر کسی از همراهان خالد خواست با حضرت بماند مانعی ندارد. پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد آنان را به اسلام دعوت کند و احکام حلال و حرام را به آنان بیاموزد و خمس را از آنان بگیرد؛ و در مسیر بازگشت از مسیحیان نجران جزیه (۹) و از مسلمانان آنجا زکات بگیرد.

همچنین به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی، تا کسی را دعوت نکرده‌ای با او جنگ مکن. به خدا قسم اگر خدا به دست تو کسی را هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده است، و ولای او برای توست یعنی اگر وارث نداشته باشد تو از او ارث می‌بری.

همچنین در سفارش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی، تو را وصیت می‌کنم به دعا که اجابت همراه آن است، و وصیت می‌کنم به شکر که افزونی نعمت همراه آن است. تو را نهی می‌کنم از اینکه عهد و پیمانی را بشکنی یا تغییر دهی، و تو را نهی می‌کنم از مکر که حیل به صاحب آن باز می‌گردد، و تو را نهی می‌کنم از ظلم چرا که به هر کسی ظلم شود خدا او را یاری می‌کند.

از سوی دیگر بین دو قوم در یمن اختلاف افتاده بود و قرار بود پیامبر صلی الله علیه وآله شخصی را برای حل اختلاف آنان بفرستد. در این باره پیامبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای اصلاح و حل اختلاف آنان می‌روی. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، نفرات آنان زیاد است و من جوان هستم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: یا علی، بر فراز گردنه «فقیق» که رسیدی با بلندترین صدا بگو: ای درختان، ای سنگ‌ها، ای زمین‌ها، محمد رسول الله به شما سلام می‌رساند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه حرکت کرد، و پس از چند روز پیمودن راه به بالای گردنه «فقیق» رسید که از آنجا مشرف به سرزمین یمن بود. مردم با خبر شدند و دست جمعی به طرف حضرت آمدند در حالی که نیزه‌ها را به سوی نشان رفته بودند و کمان‌ها بر دوش انداخته و اسلحه بر کشیده پیش می‌آمدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از همان بالای گردنه با صدای بلند فریاد زد: «ای درختان، ای سنگ‌ها، ای زمین‌ها، محمد رسول الله بر شما سلام می‌رساند». ناگهان درختان و سنگ‌ها و زمینها به لرزه در آمدند و یکصدا گفتند: بر محمد رسول الله و بر تو سلام.

با دیدن این منظره دست و پای آنان لرزید و حتی سواری‌هایشان به لرزه افتادند و اسلحه از دستشان افتاد و با سرعت جلو آمدند و سر تسلیم فرود آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را به جماعت با آنان خواند و سپس در برابر آنان ایستاد و حمد و ثنای الهی را به جا آورد؛ و سپس نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان قرائت کرد.

همان روز همه طایفه همدان مسلمان شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام طی نامه‌ای این خبر را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت. پس از مسلمان شدن همدانیان بقیه قبایل یمن نیز یکی پس از دیگری مسلمان شدند.

بعد از آن، اختلاف بزرگی که بین دو طایفه در یمن اتفاق افتاده بود مطرح شد. باعث اختلاف این بود که گروهی گودالی را برای شکار شیری کنده بودند و توانسته بودند شیر را به سوی گودال بکشانند و به دام بیندازند. مردم ازدحام کرده بودند تا شیر را ببینند. یک نفر از آنان از بالای گودال به پایین سقوط کرده بود. در این حال برای نجات خود دست انداخته دیگری را گرفته بود. آن شخص هم سومی را و سومی چهارمی را گرفته و هر چهار نفر در گودال افتاده بودند. شیر در گودال به آنها حمله کرده و آنان را مجروح کرده بود. یکی از آنها در اثر جراحت از دنیا رفته و بقیه را بیرون آوردند، ولی آنها هم در اثر جراحت از دنیا رفتند.

در اثر این مسئله، مشاجره بین فامیل آنان در گرفت و شمشیرها برکشیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بیاید تا بین شما قضاوت کنم. آنان پذیرفتند و حضرت برای اولی یک چهارم دیه و برای دومی یک سوم دیه و برای سومی نصف دیه و برای چهارمی به دیه کامل حکم کرد، و پرداخت دیه را بر عهده قبایلی که به سمت گودال ازدحام کرده بودند قرار داد. عده‌ای از آنان قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفتند و گروهی دیگر ناراضی شدند، و تصمیم گرفتند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیایند و ناراضی‌های خود را اعلام کنند. (۱۰)

با رسیدن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام از یمن به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را خواند و خوشحال شد و شادمانی در چهره حضرت ظاهر شد و برای شکر به سجده افتاد. سپس سر از سجده برداشته نشست و فرمود: «السلام علی اهل همدان، السلام علی همدان».

هنگام حج که رسید هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان در یمن بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌ای به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و تصمیم سفر حجة الوداع را به آن حضرت خبر داد و دستور داد با لشکر همراه به سوی مکه بیاید و در آنجا به حضرتش ملحق شود.

از سوی دیگر ابوموسی اشعری نیز با لشکری در منطقه دیگری از یمن بودند. این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه دیگری هم برای ابوموسی فرستاد تا با لشکر همراه برای حج بیایند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با دریافت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از مسلمان شدن خلق کثیری از اهل یمن و برقراری صلح بین دو گروهی که اختلاف کرده بودند، با اصحاب خود و جمع کثیری از مسلمانان اهل یمن به سوی مکه حرکت کرد و در سر راه به نجران رسید و جزیه نجرانیان را - که هزار خله (۱۱) بود و طبق قرارداد باید می‌دادند - از آنان گرفت و سپس راهی مکه شد.

۳- ظهور جبرئیل در غدیر

اسرار غدیر: از بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۱. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۵ و ۱۳۶.

مسئله‌ی دیگری که پس از خطبه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمد و بار دیگر حجت را بر همگان تمام کرد، این بود که مردی زیبا صورت و خوشبوی را دیدند که در کنار مردم ایستاده بود و می‌گفت:

«به خدا قسم، روزی مانند امروز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را مؤکد نمود، و برای او پیمانی بست که جز کافر به خداوند و رسولش آن را بر هم نمی‌زند. وای بر کسی که پیمان او را بشکند».

در اینجا عمر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شنیدی این مرد چه گفت؟! حضرت فرمود: آیا او را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمود:

«او روح الامین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی، که اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود!»

۴- اولین شعر غدیر به دستور پیامبر

اسرار غدیر: [صفحه ۵۹] از بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸، ج ۳۷ ص ۱۱۲ و ۱۶۶ و ۱۹۵. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۱ و ۹۸ و

۱۴۴ و ۲۰۱. کفایة الطالب: ص ۶۴. متن عربی اشعار از کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۲۸ نقل

شده، که با کمی تفاوت در کتب دیگر هم نقل شده است.

بخش دیگری از مراسم پرشور غدیر، در خواست حسّان بن ثابت بود. او به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، اجازه می‌فرمائید شعری را که در باره‌ی علی بن ابی طالب - به مناسبت این واقعه‌ی عظیم - سروده‌ام بخوانم؟

حضرت فرمودند: بخوان به نام خداوند و برکت او.

حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن می‌کشیدند. او گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید». سپس اشعاری را که در همانجا سروده بود خواند که به عنوان یک سند تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند. ذیلاً متن عربی شعر حسان و سپس ترجمه‌ی آن را می‌آوریم:

الْمَ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا لَدَى دَوْحٍ خُمٌّ حِينَ قَامَ مُنَادِيًا
وَ قَدْ جَاءَهُ جِبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ بِأَتَاكَ مَعْصُومٌ فَلَا تَكُ وَأِنِيَا
وَ بَلَّغَهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حَادَرْتَ بَاعِيَا
عَلَيْكَ فَمَا بَلَّغْتَهُمْ عَنِ إِلَهُهُمْ رِسَالَتُهُ إِنْ كُنْتَ تَخْشَى الْأَعَادِيَا
فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَفَّهُ بِيَمْنَى يَدَيْهِ مُعَلِّنُ الصَّوْتِ عَالِيَا
فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ وَ كَانَ لِقَوْلِي حَافِظًا لَيْسَ نَاسِيَا
فَمَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَ إِنِّي بِهِ لَكُمْ دُونَ النَّبِيِّ رَاضِيَا
فِيَا رَبِّ مَنْ وَالِي عَلِيًّا فَوَالِيهِ وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا
وَ يَا رَبِّ فَانصُرْ نَاصِرِيهِ لِنَصْرِهِمْ إِمَامَ الْهُدَى كَالْبُدْرِ يَجْلُو الدِّيَابِيَا
وَ يَا رَبِّ فَاخْذُلْ خَازِلِيهِ وَ كُنْ لَهُمْ إِذَا وَفَّقُوا يَوْمَ الْحِسَابِ مُكَافِيَا

آیا نمی‌دانید که محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی مکن که تو محفوظ خواهی بود، و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای.

در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه‌السلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود: «هر کس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا به یاد می‌سپارد و فراموش نمی‌کند، مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او - نه به دیگری - به عنوان جانشین خود برای شما راضی هستم. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هر کس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار. پروردگارا،

یاری کنندگان او را یاری فرما به خاطر نصرتشان امام هدایت کننده‌ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می‌بخشد. پروردگارا، خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند خود جزا بده.»

پس از اشعار حسان، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حسان، مادامی که با زبانانت از ما دفاع می‌کنی، از سوی روح القدس مؤید خواهی بود.

۵- امضای صحیفه ملعونه اول

اسرار غدیر: از بحار الانوار: ج ۱۷ ص ۲۹، ج ۲۸ ص ۱۸۶، ج ۳۶ ص ۱۵۳، ج ۳۷ ص ۱۳۵ و ۱۱۴. کتاب سلیم: ص ۸۱۶ ح ۳۷. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۶۴.

نطفه‌ی توطئه آنگاه منعقد شد که ابتدا دو نفر از منافقین در یک تصمیم اساسی با هم پیمانی بستند، و آن این بود که:

اگر محمد از دنیا رفت یا کشته شد نگذاریم خلافت و جانشینی او در اهل‌بیتش مستقر شود.

سه نفر دیگر هم در این تصمیم با آنها هم پیمان شدند، و اولین قرارداد و معاهده را در کنار کعبه بین خود امضا کردند، و آن را داخل کعبه زیر خاک پنهان نمودند تا سندی برای التزام عملی آنان به پیمانشان باشد.

یکی از این سه نفر معاذ بن جبل بود. او گفت: «شما مسئله را از جهت قریش حل کنید، و من درباره‌ی انصار ترتیب امور را خواهم داد!»

از آنجا که «سعد بن عباد» رئیس کل انصار بود و او کسی نبود که با ابوبکر و عمر هم پیمان شود، لذا معاذ بن جبل سراغ بشیر بن سعید و اسید بن حضیر که هر کدام بر نیمی از انصار یعنی دو طایفه‌ی «اوس» و «خزرج» نفوذ و حکومت داشتند آمد و آن دو را با خود بر سر غصب خلافت هم پیمان نمود. -

۶- امضای صحیفه ملعونه دوم

اسرار غدیر: از بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۰۲ تا ۱۱۱.

وقتی وارد مدینه شدند منافقین که در نقشه‌ی قبلی شکست خورده بودند، جلسه‌ی مهم دیگری تشکیل دادند که در آن سی و چهار نفر از بزرگان منافقین و همانهایی که اغلب پس از رحلت حضرت در رأس امور قرار گرفتند، شرکت داشتند.

در این مجلس اساسنامه‌ی نقشه‌های آینده را تنظیم کردند و همه‌ی افراد زیر آن طومار را امضا کردند. امضا کنندگان، گذشته از چهارده نفر قبل، عده‌ای دیگر از رؤسای قبایل و افرادی بودند که هر یک گروهی از مردم را با خود همراه داشتند. از جمله‌ی آنان ابوسفیان، عکرمه پسر ابوجهل، سعید بن عاص، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سُهیل بن عمرو، ابوالاعور اسلمی، صهیب بن سنان و حکیم بن حزام بودند.

نویسنده‌ی طومار سعید بن عاص و محل اجتماع و نوشتن، خانه‌ی ابوبکر بود. پس از امضا، طومار را پیچیدند و به ابوعبیده‌ی جراح به عنوان امین خود سپردند تا آن را به مکه ببرد و کنار صحیفه‌ی اول در کعبه دفن کند تا به عنوان سند محفوظ باشد.

فردای آن روز، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح اشاره‌ای به اقدام این منافقین کردند و فرمودند:

«عده‌ای از این امت معاهده‌ای نوشته‌اند که به معاهده‌ی زمان جاهلیت که در کعبه آویخته بودند شبیه است، ولی من مأمورم آن را افشا نکنم!»!

سپس رو به ابوعبیده‌ی جراح کردند و فرمودند: «اکنون امین این امت شده‌ای؟!»!

[صفحه ۸۰]

۷- وحشت شیطان در غدیر [صفحه ۷۰]

امام باقر علیه‌السلام فرمود: ابلیس چهار مرتبه فریاد بلند کشیده است: روزی که مورد لعن خداوند قرار گرفت، روزی که از آسمانها به زمین فرستاده شد، روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد، روز غدیر خم (که امیرالمؤمنین علیه‌السلام منصوب شد). [۲۱]. **حزن شیطان:**

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که: ابلیس و رؤسای اصحاب او هنگام منصوب شدن من در روز غدیر حاضر بودند. در آن روز، اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند:

این امت مورد رحمت قرار گرفتند و از گمراهی محفوظ شدند، و دیگر نه ما را و نه تو را بر آنان راهی نیست، چرا که امام و پناه خود بعد از پیامبرشان را شناختند.

ابلیس با ناراحتی و اندوه از آنان جدا شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه‌ی کلامش فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد: آن هنگام که مردم بعد از وفات من بیعت تو را بشکنند، ابلیس اصحابش را جمع می‌کند و آنان در مقابل او به سجده در می‌آیند و می‌گویند:

ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!

ابلیس می‌گوید:

کدام امت بعد از پیامبرشان گمراه نشدند؟! هرگز!! شما گمان می‌کنید من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟! چگونه دیدید مرا هنگامی که کاری کردم تا امر خدا و پیامبر را در باره‌ی اطاعت علی بن ابی طالب کنار گذارند؟! ... [۲۶].